

« نوشتن با دور بین »

پرده بر داری از یک چهره

===== محمود صفریان

ابراهیم گلستان، حالا دیگر آنی نیست که در سالهای شکوفائی « گلستان فیلم » بود. از هنگامی که از ایران رفت، کم کم از « آنی » که بود فاصله گرفت. رونق و شهرت او، در حقیقت از آشنائی با « فروغ » شروع شد. فروغی که ضمن باعث و بانی: « تولدی دیگر » برای او نیز بود. و او برای رهائی از سنگینی این بار! به دفعات در این کتاب با لفظ « طفلک » از او یاد می کند. و با مرگ این پدیده شعر نیمائی است که راه اگر نه « افول »، که فراموشی او آغاز می شود.

« فروغ » به هنگام آشنائی با گلستان، از شهرتی به مراتب بیشتر از او برخوردار بود. و کتابهای: « عصیان- دیوار- و، اسیر » را منتشر کرده بود « و حالا گلستان برای بالا نگاهداشتن خود و کم رنگ کردن تاثیر او، به دفعات او را در این کتاب « طفلک » می نامد.

در حالیکه قبول دارد که فروغ در آن زمان:

« خیلی معروف بود » صفحه ۱۴۹

گو اینکه بلافاصله می گوید:

« ولی اون شعر هایش... بهر حال مثل شعر های بعدی نیستند... منظور اشعار کتاب تولدی دیگر است!! »

در اینکه گلستان بعنوان کسی که « با دور بین می نویسد! »، کار هائی ماندنی دارد، حرفی نیست. نثر زیبا و دل انگیز او که بنحوی در آثار قلمیش « ثقیل » می نماید، به فیلم های بخصوص مستندش، و خاصه به: « موج و مرجان و خارا » حال و هوائی دلپذیر می دهد. و توانسته است گامی ارزشمند در این راه بر دارد، و بانی حرکتی « نو » بشود.

ولی، متأسفانه در مکالمات « نوشتن با دور بین » چهره ای از خود نشان می دهد، که فاصله زیادی با درختی پر بار دارد. شاید پرواز غیر منتظره فروغ، و مرگ تکان دهنده « کاوه » بر خلق و خوی او بی تاثیر نبوده اند. و چه صبری داشته است پرویز جاهد. که البته حاصلش تنظیم تاریچه ای است از دگرگونی هائی که در کار فیلم، با گلستان و یارانش، بخصوص « فروغ » آغاز شد. و بی تردید راه گشا خواهد بود. « هر چند بدان سبک و سیاق ادامه نیافت »

.... در کتاب، این خود اوست که نقاب بر می گیرد و چهره می نمایاند. و فرصت پرداختن به برجستگی ها را نمی دهد. البته پرویز جاهد خود می دانسته که:

«... گفتگو با ابراهیم گلستان کار ساده ای نیست »

چرا که او،

« شخصیت ویژه ای »

دارد.

و با آنکه به او توصیه شده بود که:

«... بد اخلاق است و حوصله کسی را ندارد » صفحه ۸

باز تن می دهد. تا حاصلش کتاب:

« نوشتن با دور بین » بشود.

کتابی که وجودش نه تنها ضروری، که خدمتی است برای آگاهی بیشتر، از ده سال: (۱۳۳۸ - ۱۳۴۸) پایه ریزی جریانی، که « موج نو » نامیده شد.

در این کتاب برای « ترکاندن دروغ » و « بیان حقیقت » تلاش بسیار شده است، ولی متأسفانه با ملات:

« مزخرف » ۴۶

« بی شعور و بد بخت » ۴۷

« محل سگ » ۵۲

« چرتقوز » ۶۳

«...ریده بود به خودش » ۶۷

« کله پدرشون، هر گهی می خواهند بخورند » ۶۸

« احمق ها » ۱۴۰

« گند زدند به قبر پدرشون » ۱۴۸

« زندگی گه و گوزی » ۱۶۸

....

....

بهم چسبیده است.

گلستان تقریباً هیچ کس را جز خودش قبول ندارد. و گویا زیپ آسمان پس از نزول او کشیده شده است. و این یکی از علائم مشخصه بیماری روانی « پارانویا » ست. و جناب جاهد هم با همه آسته برو و بیائی که به کار می برد « از شاخ گربه! » مصون نمی ماند.

برای زمینه چینی نشست با او که با واسطه هم انجام شده است، عجله نمی کند، و برای جلب اعتماد او نسخه ای از طرح تحقیقاتی خود را در اختیارش می گذارد، و از او می خواهد که پس از مطالعه آن، در باره اش اظهار نظر کند. او « گلستان »، پس از یک هفته که آن را می خواند، تماس می گیرد، و:

« با لحنی بسیار تند و تحقیر آمیز...» صفحه ۱۰

از رساله او « پرویز جاهد »، انتقاد می کند.

و پس از عقد قرار داد « گلستان چای! به قول آن رئیس شوخ!!» اجازه مصاحبه می دهد.

« باید کپی نوار این مصاحبه را به جایی یا کسی ندهی، مثلن به بی بی سی و قبل از هر اقدامی بایستی کپی آن را به من بدهی»

گلستان درحقیقت به خاطر کارهایی که انجام داده، بر سر مردم ایران، طلبکارانه منت می گذارد. اگر رسم چنین است، چه بدهکاران پاک باخته ای هستیم ما ملت، بابت هر کار هنری که برایمان انجام داده اند.

علاوه بر کاربرد کلمات و جملاتی که وصفش گذشت، نگاهی به نظر او در مورد پاره ای از سرشناسان ادبیاتی و غیر ادبیاتی کشومان بی اندازیم. « اظهار نظر هائی که می توانست با منش و مهر همراه باشد »

+++ تا سال ۳۵ من فروغ را نمی شناختم، و در این سال او را به عنوان ماشین نویس، استخدام

کردم.... طفلکی! کارش را هم بلد نبود

+++ در مورد احمد شاملو:

این جاودانه ابرمرد ادبیات معاصر ایران که، نه شعر می فهمید، و نه نقطه گذاری سرش می شد.

+++ در مورد نجف دریابندری

« دریا بندری آمد تو اداره که ترجمه بکنه، نمی تونست بکنه »

در حالی که در همان موقع به توصیه و سفارش ایشان، اقدام به ترجمه کتاب: « وداع با اسلحه » کرده است، که هنوز بهترین ترجمه این کتاب می باشد.

« دریابندری آمد پهلوی من زد زیر گریه، زق زق زق »

« خواستم دریابندری بره کاری بکنه، نمی تونست » صفحات ۱۴۳ - ۱۴۵

+++ در مورد ناصر تقوایی

« اون ارزش نداره.... پسره اومده توی استودیوی من کار یاد بگیره، دونفر را گفتم آقا ول کن برو یکی اش او بود، نمی تونست کار کنه ... زبان نمی دونست، سواد هم نداشت...» ص ۸۵

مهرداد پهلبد: « بد بخت قرطی »

اسماعیل پور والی: « آقای حقه باز »

.....

نحو بیان، کاربرد کلمات و صفات عنیف، پز دادن های فراوان، خود بزرگ بینی بیمارگونه، و پر خاشجویی های مکرر، لنز دوربینی را که با آن نوشته است کدر و خشدار کرده است. و این تاخت و تاز که گرد و خاکش جلو دیدن آنچه را که پرویز جاهد، قصد به تماشا گذاشتن دار گرفته است در تمامی سطوح به چشم می خورد. او در حقیقت جز به خودش، به یمین و یسار! می تازد. و چه طلبکارانه!

« زمینه فکر کردن در زبان فارسی خیلی کم است. »

«... آنهم به خاطر خلاصه بودن و فقیر بودن زبان فارسی است. »

من نمی دانم منظور آقای گلستان، چه نوع فکر کردنی است که زبان فارسی جلو او را گرفته است. در حالیکه روی پر سبیل زبان فارسی است که « تولدی دیگر » می یابد. ضمن اینکه ما شاهکاری از ایشان، با زبانی دیگر ندیده ایم. مگر نه این است که اغلب زبان های زنده دنیا، سرشارند از کمبود هائی که در زبان فارسی به چشم نمی خورد.

نمونه هائی برای مثال:

عدم وجود « ژ، غ، ز، ش » در زبان اسپانیائی. یا نبود « خ، ژ، غ » در انگلیسی. و « گ » در عربی به واقع آقای جاهد، به همه این اظهار نظر های گلستان احتیاج داشته است که « طرح تحقیقاتی »

خود را تکمیل کند؟

این کتاب می تواند بجای ۲۷۶ صفحه « که به گلستان فرصت خالی کردن بسیاری از عقده هایش را بدهد، متوانست حد اکثر در حدود ۶۰ صفحه با شد، برای « جان کلام » حالا که آقای گلستان هر نوع کج راهی را درین کتاب رفته است، کاش کمی بیشتر و مهربانان تر حداقل از فروغ گفته بود. فروغی که به گلستان « تولدی دیگر » داد. با این جمله جلال آل احمد، در مورد او، حرفم را به پایان می برم:

«...گلستان نوعی خود خواهی نمایش دهنده داشت که کمتر می دیدی. همیشه متکلم وحده بود و مجال گوش دادن به دیگری را نداشت.»

پی.اس!

به یکی دو نکته کوچک نوشتاری این کتاب نیز اشاره ای داشته باشم:

+++ در بسیاری از موارد (خوب) بجای (خب) آمده است.

+++ بهتر بود تلفظ (TION) ، (شن) نوشته می شد، بجای (سیون) ، چرا که انگلیسی زبان دوم در ایران است.

+++ در جایی سه بار (علیحده) تکرار شده است. درحالیکه (به تنهایی) یا (جداگانه) کلمات بهتری هستند.
